27/2/1391

در مورد مکاتبه عبد الله بن محمد انصافش این است که سؤال سائل بیشتر تناسب دارد که از حکم واقعی باشد چون در جایی که از یک حکم خاص سؤال می شود و دو خبر متعارض صادر می شود این که انسان از حکم واقعی مطلع بشود اولی از این است که نحوۀ جمع و نحوۀ برخورد با این دو روایت را بخواهد یاد بگیرد.

گویا راوی که از حضرت سؤال می کند که شما چگونه رفتار می کنید نمی خواسته در مورد این دو روایت اظهار نظری نفیاً و اثباتاً کند به هر حال اگر می گفت به کدام یک از این دو روایت عمل کنیم و کدام یک از این دو روایت صحیح است این ها شائبۀ این را داشت که یکی از این دو روایت ها نادرست است و ائمه معصومین ع گفته اند باید ردّ علم به ائمه کنید و امثال این ها، نخواسته یک تعبیری به کار ببرد که متناسب با مقام تسلیم نباشد. با آن روایت ها کار ندارد دیگر، می گوید دو تا روایت متعارض وارد شده است آنها به کنار، شما چگونه رفتار می کنید که رفتار عملی امام ع وسیلۀ شناخت حکم واقعی است به نظر می رسد که ظاهر سؤال حکم واقعی را می خواهد بیان کند و تطابق سؤال و جواب اقتضاء می کند که جواب هم به حکم واقعی ناظر باشد.

 ولی از آن طرف هم جواب هم ناظر به حکم ظاهری است و تخییر به مساله اصولی است. از چند جهت:

1. تعبیر به ایهٍ عملت کان صواباً این تعبیر که خیلی پوست کنده تر می توانسته بیان کند به این که هر گونه می خواهی می توانی رفتار کنی، بایهٍ عملت روایت را وسط می کشد ظاهرش این است که تخییر در اخذ به روایت است و اگر تخییر عملی را می خواست بفرماید طبیعی نبود ؛ به طور طبیعی باید می گفت که هر کاری می خواهی بکن. که در موثقه یا صحیحه سماعه مطلب همین گونه است که می گوید موسع علیک که دیگر به عنوان اخذ و عمل به روایات را مطرح نکرده است جایی که عمل به روایت مطرح شده است ظاهرش این است که انسان می خواهد به روایت عمل کند.
2. یک نکته دیگر این است که انسان فقط عمل خارجی نیست فتوای به روایت هم شامل می شود در بحث فتوای به روایت ظاهر تعبیر این روایت این است که شما می توانید به آن معنای ظاهری دو روایت فتوا دهید که ظاهر مساله اصولی است. به خصوص نکته ای وجود دارد که در اگر روایت در مورد یک امر وجوبی و عدم وجوب بود یک روایت می گفت نماز جمعه واجب است و یک روایت می گفت نماز جمعه واجب نیست ما می گفتیم فعل خارجی شما به استناد به وجوب نماز جمعه است و ترک شما مستند به عدم وجوب نماز جمعه است . یا این که جایی که دو روایت دو تا مستحب متعارض را ذکر کرده است که ما می دانیم که هر دوی اینها مستحب یا واجب نیست. یکی گفته نماز جمعه واجب است و یکی گفته است نماز ظهر واجب است یا یکی گفته است بحول الله مستحب است و یکی گفته است الله اکبر مستحب است.

ما می دانیم که هر دو مستحب نیست، این جا هم اشکال ندارد بگوید اگر الله اکبر گفتی به این عمل کردی و بحول الله گفتی به روایت دیگری عمل کردی. یعنی عمل خارجی را می شود مصداق روایت دانست. ولی در جایی که یکی می گوید نماز بر محمل مستحب است و دیگری می گوید نماز بر محمل مستحب نیست یا می گوید صحیح است دیگری می گوید صحیح نیست. این جا شما اگر نماز در محمل بخوانید به آن روایتی که می گوید مستحب است عمل کرده اید اما اگر نماز نخوانید به کدام عمل کرده اید؟ هم می تواند مصداق آن روایت مستحب باشد و هم می تواند مصداق عمل به روایتی که مستحب نیست باشد. چون که الزامی ندارد. نمی خواهم بگویم که اشکال دارد بلکه می خواهم بگویم این که انجام ندادن یک عمل مستحبی را مستند کنیم به یک روایتی که نفی استحباب کرده است دون روایتی که آن را مستحب دانسته است خیلی لطیف نیست چون مضمون روایت مستحبی هم عدم وجوب است بنابراین من می توانم بگویم من این کار را انجام ندادم چون مستحب بود ،واجب نبود. لذا خیلی لطیف نیست البته تصریح می کنم اشکال ندارد. حالا غیر از این که عمل به روایت اختصاص به عمل خارجی ندارد. بنابراین پاسخ امام ع ظهور در تخییر در مسالۀ اصولی دارد.

به نظر من ظهور جواب با سؤال منافات دارد و جواب اظهر از سؤال است ولی به هر حال این قدر هم نیست که انسان مطمئن بشود که ناظر به تخییر در مساله اصولی است. این روایت اگر هم ظهور در تخییر در مساله اصولی نداشته باشد و در نهایت به طور قطعی نمی توان گفت ظهور در تخییر واقعی دارد، این فرمایشی که بعضی از بزرگان همچون امام، مرحوم صدر و مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی روایت را ظاهر در تخییر در مساله فقهی و تخییر واقعی دانسته اند به نظر درست نمی آید.

نکته ای[[1]](#footnote-2) که این جا وجود دارد یک سری نکات دیگری است که نشود به این روایت تمسک کرد و ان این است که استدلالی که مرحوم حاج شیخ به این روایت کرده است در مورد این که موارد جمع عرفی هم مشمول اخبار علاجیه است ،یک وقت استدلال این است که در مقام ردّ فرمایش شیخ که گفتند در موارد جمع عرفی سؤال مستحسن نیست، می گوید، نه این جا سؤال شده، مستحسن هم است. این یک تقریب .تقریب دوم این که در مقام ردّ این که اختلاف حدیث در موارد جمع عرفی صدق نمی کند می گوید ببینید جمع عرفی دارد ولی راوی به اختلاف حدیث تعبیر کرده است.

پاسخ هر دوی این ها نکته ای بودکه جلسه قبل عرض کردیم که راوی معلوم نیست که ملتفت به این جمع عرفی بوده است چون ممکن است راوی به جهت عدم توجه به این جمع عرفی این سؤال را کرده است؛ مجرد این که جمع عرفی دارد باعث نمی شود همۀ روات نسبت به این جمع عرفی استظهار داشته باشند؛ قبول است که این جا راوی توجه به جمع عرفی نداشته است بنابراین استدلالات درست است.

یک تقریب سومی در فرمایش حاج شیخ وجود دارد که دیگر این اشکالات وارد نمی شود و آن این است که: فرض کنید سائل نمی دانسته که جمع عرفی است امام ع این جا باید یک تنبه بدهد که جمع عرفی کن. امام ع فرموده است موسع علیک بأیه عملت ؛ این معنایش این است که در موارد جمع عرفی تخییر از جانب شارع جعل شده است که باید این را بحث کرد که مضمون روایت ، تخییر در مساله فقهی است یا تخییر در مساله اصولی است و بعد وارد آن بحث که عرض کردم بشویم.

 بنابراین این روایت یک ظهور قابل توجهی در یکی از این دو احتمال ندارد اگر یک ظهورٌ ما یی هم بگیریم یک تخییر اصولی است که این به سود مرحوم حاج شیخ است ولی چند تا نکته این جا است:

1. ما قبلا عرض کردیم این جمع عرفی که این جا است لا متعین است، آن جمع عرفی که آقایان گفته اند تعین ندارد و یک جور دیگر هم می شود جمع عرفی کرد فوقش این است که شما می گوئید در موارد جمع عرفی غیر متعین اختلاف صدق می کند و تعدد صحیح است و تقریبات مختلف را در جمع عرفی لا متعین می آورید (نه جمع عرفی متعین)، بنابراین دلیل اخص از مدعا است و شاید به همین جهت تعبیر به مؤید کرده اند.
2. از روایت عبد الرحمن بن حجاج ، استفاده می شد که جمعی که این جاست جمع ترکیبی است که جمع خاصی است که هیچ وقت عرف به این مدل جمع ملتفت نمی شود. این جمع عرفی نیست حالا من تعبیر جمع عرفی کردم درست نیست. درست است که از این روایت استفاده می شود که حکم واقعی به چه شکلی است ولی این که عرف هم به این مدل خاص که ترکیب بین دو تا جمع است ملتفت نمی شود که اگر ضرورت شدید باشد صلاه بر محمل مجاز است و اگر ضرورت شدید نباشد باز استحباب دارد ولی استحبابش به اندازۀ صلاه علی الارض نیست. این وجه جمعِ ترکیبیِ خاصی که این جا وجود دارد قطعاً عرفی نیست .در این جا قطعاً اختلاف حدیث صدق می کند و عرف تحیر دارد و این فرق دارد با جمع های عرفی که این گونه پیچیدگی ها را ندارد.

چون استدلال این است که راوی متوجه جمع عرفی نبوده است سوال پیش می آید: امام ع که متوجه بوده که این جا جمع عرفی دارد پس چرا نفرمود ه است؟ پاسخ این است که امام ع نمی توانسته بگوید که شما این مدل جمع عرفی کنید چون افراد مأمور به این جمع عرفی نیستند، سؤال این است که امام ع حکم واقعی را نفرموده است، حالا این یک نکته ای است که امام ع مصلحت ندیده و حکم واقعی را بیان نکرده است. بنابر این که این ناظر به تخییر در مساله اصولی باشد امام ع حکم واقعی را بیان نکرده است ؛ این را هم باید ضمیمه می کردیم: یکی از نکاتی که باعث می شود این روایت، تخییر در مساله فقهی را تقویت کند این است که وقتی از امام ع سؤال می کنند متناسب این است که امام ع حکم واقعی را جواب دهد و این که امام ع حکم واقعی را بیان نکند متناسب نیست. ولی این ها مقتضیات ظهور است و امام ع می تواند مصلحتی را بداند و حکم واقعی را بیان نکند. بحث من این است که این جا شما تقریبتان این بود که امام ع اگر در موارد جمع عرفی، جمع عرفی لازم بود امام ع می گفت بروید جمع عرفی کنید. این جمع عرفی که امام ع قائل است اصلا جمع عرفی نیست ، یک امر واقعی است جمع عرفی چیزی است که خود عرف ملتفت است.

دو تا جمع عرفی است یک جمع این است که ما بگوئیم این در مقام لا تصل الا علی الارض استحباب است این یک تقریب. یک تقریب دیگر این که ما آن روایت لا تصل الا علی الارض را حمل کنیم به ضرورت غیر شدید، به هر حال امام ع مصلحت ندیده که حکم واقعی را بیان کند. این که روشن است مفادی که در روایت عبد الرحمن بن حجاج امام ع بیان فرموده است در این روایت بیان نشده است به هر جهتی، یعنی یک قسمتی از حکم واقعی بیان نشده است هر جور شما می خواهید این روایت را معنا کنید تمام مراحل حکم واقعی بیان نشده است، وقتی امام ع در مقام بیان تمام مراتب حکم واقعی نبوده است ممکن است اصلاً و لو جمع عرفی داشته باشد که برای عرف مشخص باشد و لا متعین هم باشد ، آنجا اختلاف صدق نمی کند ولی بحث این است که این جمع، جمع عرفی نیست این جمع ، جمع غیر عرفی است هر چند که ما به آن باید ملتزم بشویم . این نکته را هم ضمیمه کنم شاهد جمع لازم نیست جمع عرفی باشد شاهد جمع اگر هم غیر عرفی باشد ما باید به آن ملتزم بشویم لازم نیست عرفی باشد.

سؤال این بود که چرا امام ع راوی را به لزوم جمع عرفی ارجاع نداده است؟ پاسخ این است که جمع عرفی که در این روایت است جمع عرفی نیست و این را به هر حال امام ع مصلحت ندیده است که جمیع مراتب حکم واقعی را بیان کند، لذا بیان نمی کنند.

 نکته اصلی بحث : بنابراین تقریب که این روایت را کاشف از یک جمع عرفی بگیریم ، خصوصاً جمع عرفی متعین؛ باز در آنجا احکام علاجیه پیدا می شود و نباید قواعد جمع عرفی را پیاده کرد. این اصلاً قابل قبول نیست.

نکته دیگری که این جا وجود دارد این است که خود مرحوم حاج شیخ در مورد این روایت می فرماید این روایت برای مستحبات است که در مستحبات اگر تخییر در مساله اصولی هم باشد نمی شود نسبت به غیر مستحبات الغاء خصوصیت کرد چون یک سری توسعه هایی درمستحبات است از جمله اینکه ممکن است درمستحبات هر کدام را خواست اختیار کند و این در غیر مستحبات نیست.

ما عین همین حرف را در ما نحن فیه می زنیم در مستحبات اگر شارع گفته است که لازم نیست جمع عرفی کنید و لو جمع عرفی هم داشت، این کاشف برای این نیست که در واجبات جمع عرفی نباشد. یعنی الغاء خصوصیت از مورد روایت به غیر روایت با توجه به استحبابی بودن مورد روایت امکان پذیر نیست. که بعضی ها تمسک کرده اند که اصل ثانوی تخییر است ولی ما می گوئیم که این جا الغاء خصوصیت نمی شود کرد. یعنی در مستحبات امکان دارد که الغاء خصوصیت کرد ولی اینکه الغاء خصوصیت سرایت پیدا کند به واجبات، درست نیست.

 در مورد تقریب سوم می گوئیم که در واقع شارع سیرۀ عقلاء را در جمع عرفی در مورد مستحبات تخطئه کرده باشد. سیره عرفیه در خصوص مستحبات کاشف از سیرۀ عرفیه در کل جمع عرفی نیست.

مستحبات یک ویژگی هایی دارد مثلاً اخبار من بلغ که آن احادیث من بلغ و لو ما مفادش را در حجیت طبق نظر مشهور نمی بینیم ولی این که شارع بر خبر ضعیف حجیت جعل کند نا معقول نیست؛ اگر در جایی شارع در مورد خبر ضعیف حجیت جعل کرده باشد آیا ما می توانیم الغاء خصوصیت کنیم و بگوئیم در خبر صحیح هم در خبر مربوط به الزامیات هم خبر ضعیف حجت است؟ نمی شود الغاء خصوصیت کرد. در مورد مستحبات هم دو تا خبری که جمع عرفی دارد شارع گفته است هر کدام را خواستی اخذ کن، آیا می شود الغاء خصوصیت کرد که اگر واجب بود شارع گفته هر کدام را خواستی اخذ کن؟ خیر، پس بنابراین محصل عرض ما این است که مکاتبه عبد الله بن محمد به درد مطلبی که مرحوم حاج شیخ می خواهد بفرماید نمی خورد. شاید به خاطر همین مشکلات بوده است که ایشان به عنوان مؤید ذکر کرده است.

ما تخییر اصولی را هم گفتیم که ظهورش قوی تر است ولی انصافش این است که با این ان قلت و ان قلت ها که در سؤال و جواب است یک ظهور به درد بخوری برای این که تخییر اصولی باشد نداریم ما حالا گفتیم که اگر قبول کنیم ما متمایل به این جهت بودیم که بیشتر تناسب با تخییر در مساله اصولی دارد ولی حالا اگر کسی این را هم نپذیرفت که هیچ، راحت تر پاسخ می داد.

یک وقت است می گوید عمل خارجی هر گونه باشد اشکال ندارد ولی یک وقت می گوید به هر روایتی می خواهی عمل کن! یعنی عمل به روایت پایش وسط کشیده شده است. روایت سماعه می آید که اصلاً این حرف ها مطرح نیست. می گوید موسعٌ علیک و هو فی سعهٍ حتی یرجعه ، این تعبیرات خوب است که تخییر در مساله فقهی است اما تخییر در مساله اخذ به روایت، ظاهر این است که همین گونه می گفتند که می توانید به این روایت عمل کنید و می توانید به آن روایت عمل کنید.

 روایت بعدی روایت محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری است: در این مکاتبه یک بحث این است که اصلاً این تخییر، تخییر فقهی است یا تخییر در مساله اصولی است که ما مفصلاً بحث کردیم و گفتیم تخییر در مساله اصولی است. من جهه التسلیم تعبیر کرده است ناظر به مساله اصولی است حالا شاید تعبیر به مساله اصولی هم درست نباشد. بالاخره این روایت حجت بودن عمل به هر یک از دو روایت را ناظر است و ناظر به عمل به آنها نیست. که آن یک بحث مفصلی است که کلام شهید صدر و ادله ای که امام و دیگران آورده اند را نقل و نقد کردیم. خب با این پیش فرض پیش می رویم.

 نکتۀ دیگر این که این ها جمع عرفی دارند یا ندارند همین طور که مرحوم حاج شیخ محمد حسین آورده اند که من دیگر وارد آن تفصیلات نمی شوم آن وجوهی که این جا ذکر کرده اند ، وجوهی که به نظر خودمان می رسد و قبلاً هم اشاره شده است این ها را فهرست وار عرض می کنم.

 از جهت سندی هم به نظر ما معتبر است و بحث سندی ندارد.

 شهید صدر این جا می فرماید که یکی از این روایت ها خاص است. ببینید صحبت در مورد این است که بعد از تشهد اول آیا تکبیر واجب است که مراد از وجوب استحباب است یا تکبیر واجب نیست. بنابر این نقل انَّ فیه حدیثین: دو روایت داریم: یک عام داریم که: إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى أُخْرَى فَعَلَيْهِ التَّكْبِيرُ[[2]](#footnote-3) یکی دیگر این است که نه در این صورت طبق روایت خاص ، این جا تکبیر وجود ندارد.

سوال : ابتداً و اولاً و ذاتاً این جا جمع عرفی است یا نه؟ بعضی ها گفته اند که در این جا این عام است و این خاص است و این خاص، عام را تخصیص می زند و مساله تمام می شود.

 ولی ما عرض کردیم که این جا مجرد این که چون «یک روایت عام باشد و یک روایت خاص باشد» پس روایت خاص را مخصص قرار بدهیم نمی دانیم، ممکن است عام را به قرینۀ خاص حمل بر استحباب کنیم یا جایی که اصلاً استحبابی باشد حمل بر مراتب استحباب کنیم.

 در خود این روایت تطبیق بدهیم: یک روایت می گوید تکبیر در تمام انتقال حالات مستحب است و یک روایت می گوید در یک حالت خاص تکبیر وجوب ندارد. که این «وجوب ندارد» را ممکن است ما حمل کنیم به یک مرحلۀ خاص از استحباب و بگویم در این مرحله خاص استحباب شدید وجود ندارد. آن چیزی که اثبات استحباب کرده است مطلق استحباب است اعم از این که شدید باشد یا خفیف باشد ، آن چیزی که نفی استحباب کرده است استحباب شدید را نفی کرده است خب این هم یک جمع عرفی است. پس بنابراین این جا جمع عرفی متعین نیست.

 بلکه ما عرضمان این است که از تعبیری که امام ع فرموده اند استفاده می شود که نباید از باب تخصیص بدانیم؛ چون اگر روایت دوم مخصص روایت اول باشد معنایش این است که روایت اول ناظر به غیر روایت دوم است. تخصیص می زنیم دیگر : می گوید استحباب تکبیر در غیر مورد تشهد اول ، اگر این گونه باشد فیه حدیثین، ظاهرش این است که هر دوی این روایت ها مربوط به محل بحث است اگر تخصیصی باشد مربوط به محل بحث نمی شود و این که می گوئیم که فیه حدیثین یعنی دو حدیثی است که به ظهور بدویشان شامل می شود و اینکه ظهور استقراریشان و ظهور حجتشان آنها را شامل بشود خیلی بعید است؛ ظاهرش این است که مفادشان این را می گیرد.

بحث این است که اگر ما می گوئیم با جمع عرفی که این حدیث اصلاً مربوط به این جا نیست؛ فیه: یعنی باید در این مورد باشد و اگر شما تخصیص می زنید یعنی در این حدیث نیست. این یک جهت که اولا این روایت جمع عرفیش متعین نیست بلکه فیه حدیثین جمع عرفی به مراتب ا ستحباب اولی است. چون وقتی مراتب استحباب را حمل کردیم هر دو روایت دقیقاً منطبق بر دو روایت است. یکی از انها میگویند در مطلق منتقل شدن از یک حالت به حالت دیگر \_ از جمله سؤال شما\_ تکبیر استحباب شدید دارد و یک روایت دیگر می گوید در مورد سؤال شما تکبیر استحباب شدید ندارد. خب هر دو مورد را هم شامل می شود.

 و نکته مهمی که این جا وجود دارد اساساً در مستحبات، حمل بر این که در مقام بیان مراتب استحبات است خیلی طبیعی است ما در بحث حمل مطلق بر مقید گفتیم که اصلاً در مستحبات مطلق بر مقید حمل نمی شود چون طبیعی است .نکته فنی آن را که قبلاً گفتیم، این است که یک وقت متکلم موقفش یک استاد اخلاقی است که می خواهد واقعاً شخص را تربیت کند جمیع استحبابات را به طرف یاد بدهد که انجام بدهد یک وقت نه، فقط می خواهد آن استحبابات شدیده را یاد بدهد که عمل کند، در مورد استحبابات اختلاف موقف[[3]](#footnote-4) که منشا حل تعارضات است خیلی طبیعی است به خلاف واجبات، لذا هم حمل مطلق بر مقید و هم تخصیص عام به خاص این گونه است. یک روایت می گوید فلان چیز در همۀ موارد مستحب است و یک روایت می گوید فلان چیز مستحب نیست ممکن است این هم جا مستحب نیست یعنی مستحب شدید نیست، خصوصاً در این جا که علیه تعبیر کرده است، البته در هر دو علیه است ولی آن علیه التکبیر است و این لیس علیه است ولی آن علیه التکبیر اول را به مطلق استحباب حمل کنیم و لیس علیه التکبیر را به استحباب حمل کردند خیلی بعید نیست.

یکی از مواردی که مؤید این است که این روایت ناظر به تخییر درمساله اصولی است، این است که اگر قرار بود تخییر در مساله فقهی را بیان کند امام ع می توانسته بگوید مخیری، ولی این که بگوید دو تا روایت در مساله هست این روایت این شکلی است و این روایت ان شکلی است این ها خودش پیداست که یک عنایت ویژه است و این عنایت ویژه جزء این که در مقام بیان شیوۀ استنباط است چیز دیگری نیست.

یک مطلب دیگر که ما اضافه کردیم این است که ما تحلیلی از جمع عرفی داریم آن تحلیل از جمع عرفی اقتضاء می کند که اصلاً این دو تا روایت جمع عرفی نداشته باشند. ولو به تعدد مراتب استحبابی، این روایت به هر حال یک سری تحلیلی هایی در موردش داریم که این تحلیل ها در مورد جمع عرفی در خود این روایت نمی آید و این ها جمع عرفی ندارند.

نتیجه بحث این است که اگر قرار باشد جمع عرفی باشد جمع عرفی به حمل تعدد مراتب مستحبات اولی است از جمع عرفی حمل مطلق بر مقید که آقایان فرموده اند ولی به نظر می رسد که حتی آن جمع عرفی هم در ما نحن فیه نیست.

1. . این نکته را فراموش کردم که اول بحث به عنوان مقدمه عرض بکنم [↑](#footnote-ref-2)
2. .وسائل الشیعه ج6ص298 [↑](#footnote-ref-3)
3. . تعدد موقف، یعنی یک چیزی هایی که خیلی وقت ها مشکل معارضه را حل می کند .که در مستحبات خیلی طبیعی است به جهت اختلاف مخاطبین و به جهت ملاحظاتی که امام ع دارند [↑](#footnote-ref-4)